

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

حق و باطل در نهج البلاغه

نورالله علیدوست خراسانی
عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (علیه السلام)



انتشارات
دانشگاه امام صادق علیه السلام

عنوان: حق و باطل در نهج البلاغه
مؤلف: نورالله علیدوست خراسانی
ناشر: دانشگاه امام صادق علیه السلام
چاپ و صحافی: چاپ سپیدان
چاپ اول: ۱۴۰۰
قیمت: ۱/۲۰۰/۰۰۰ ریال
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۹۴۰-۴

فروشگاه مرکزی: تهران: خیابان انقلاب، بین خیابان فخررازی و خیابان دانشگاه، مجتمع پارسا، همکف، واحد ۲ و ۳
تلفن: ۰۶۶۹۵۴۶۰۳ - تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۰۶۰۶۷۴۱۱
فروشگاه کتاب صادق: تهران: بزرگراه شهید چمران، بل مدیریت، ضلع شمالی دانشگاه
صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵ • کد پستی: ۰۱۴۶۵۹۴۳۶۸۱ • تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲
فروشگاه اینترنتی: [E-mail: pub@isu.ac.ir](mailto:pub@isu.ac.ir) • www.press.isu.ac.ir

سرشناسه: علیدوست خراسانی، نورالله، ۱۳۳۲ -
عنوان و نام پدیدآور: حق و باطل در نهج البلاغه / نورالله علیدوست خراسانی.
مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۶۷۳ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۹۴۰-۴
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه -- حق و باطل
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. دیدگاه درباره حق و باطل
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه -- نقد و تفسیر
موضوع: حق و باطل -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه. برگزیده. شرح
شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)
رده بندی کنگره: BP ۳۸/۰۹
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵
شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۷۰۲۰۸

تمام حقوق محفوظ است، هیچ بخشی از این کتاب بدون اجازه مکتوب ناشر قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا و انتقال در فضای مجازی نمی‌باشد.
این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

فهرست مطالب

سخن ناشر.....	۱۳
مقدمه.....	۱۵

بخش اول خطبه‌ها

درس یکم: قادر به ادای حق او نیستند.....	۲۳
درس دوم: برگشتن حق به اهل آن.....	۳۱
درس سوم: در شناخت حق شک نکردم.....	۳۷
درس چهارم: شمشیر برنده هواداران حق.....	۳۹
درس پنجم: پیروان شیطان.....	۴۱
درس ششم: به خدایی که پیامبر (ﷺ) را به حق فرستاد.....	۴۳
درس هفتم: به زودی پرده‌ها کنار می‌رود.....	۴۹
درس هشتم: حقی را مطالبه می‌کنند.....	۵۱
درس نهم: پیکار با مخالفان حق.....	۵۷
درس دهم: در امر حق خود پراکنده‌اید؛ در امر حق نافرمانی می‌کنید.....	۶۱
درس یازدهم: حق از او گرفته می‌شود.....	۶۵
درس دوازدهم: آنها در باطل خود متحد و شما در حقتان پراکنده.....	۷۱
درس سیزدهم: آنهایی که از حق سود نگیرند.....	۷۷
درس چهاردهم: کاری کردید که از شما مأیوسم.....	۸۱
درس پانزدهم: من پرده باطل را می‌شکافم.....	۸۳
درس شانزدهم: حق من بر شما و حق شما بر من.....	۸۷

- درس هفدهم: حق در کشاکش ظالم و مظلوم ۹۳
- درس هجدهم: شباهت به حق ۹۷
- درس نوزدهم: تحریف سخن حق ۹۹
- درس بیستم: بازداشتن از حق ۱۰۳
- درس بیست و یکم: آمیختگی حق و باطل ۱۰۵
- درس بیست و دوم: در جستجوی حق ۱۰۹
- درس بیست و سوم: مقاومت تا آشکار شدن حق ۱۱۳
- درس بیست و چهارم: فقدان شناخت حق، آسیب درونی جامعه ۱۱۷
- درس بیست و پنجم: پیامبر اعظم (ﷺ)؛ اقامه گر حق در تاریخ ۱۲۱
- درس بیست و ششم: صبر در اوج حقانیت ۱۲۵
- درس بیست و هفتم: عمرو بن عاص، شاخص باطل ۱۲۷
- درس بیست و هشتم: حق می گوید و به حق عمل می کند ۱۳۱
- درس بیست و نهم: نهایت حق خدا ۱۴۳
- درس سی ام: ممارست بر باطل و کوتاهی از حق ۱۴۷
- درس سی و یکم: حق واجب خداوند ۱۵۳
- درس سی و دوم: پرچم حق ۱۵۵
- درس سی و سوم: رسالت اظهار و اعلان حق ۱۵۹
- درس سی و چهارم: انتظار بیهوده از افراد ضعیف الایمان ۱۶۱
- درس سی و پنجم: فرستاده ای بر حق ۱۶۳
- درس سی و ششم: راه حق هویداست ۱۶۷
- درس سی و هفتم: حق طاعت و عبادت ۱۷۱
- درس سی و هشتم: حقوقی که خدا طلب کرده ۱۷۳
- درس سی و نهم: حق تقوا ۱۷۷
- درس چهل: دعوت به سوی حق ۱۸۱
- درس چهل و یکم: یاران حقیقی ۱۸۵
- درس چهل و دوم: بهانه تقصیر ۱۸۹
- درس چهل و سوم: حرکت در راه حق ۱۹۱
- درس چهل و چهارم: قادر بر گرفتن حق نیستید ۱۹۵

۱۹۷	درس چهل و پنجم: خداوند! اگر حق را نپذیرند.....
۱۹۹	درس چهل و هشتم: عمل به حق محبوب‌تر از باطل.....
۲۰۳	درس چهل و هفتم: بخشیدن مال در غیر حق.....
۲۰۵	درس چهل و هشتم: خشونت بی‌منطق خوارج.....
۲۱۷	درس چهل و نهم: بخل در ادای حقوق الهی.....
۲۲۱	درس پنجاهم: تبعید ابوذر.....
۲۲۹	درس پنجاه و یکم: شما را متوجه حق می‌سازم.....
۲۳۳	درس پنجاه و دوم: حق است نه دروغ.....
۲۳۵	درس پنجاه و سوم: گرفتن داد مظلوم.....
۲۳۹	درس پنجاه و چهارم: طلحه و زبیر دروغگویان بی‌انصاف.....
۲۴۱	درس پنجاه و پنجم: اگر حق ما را بگیرند.....
۲۴۵	درس پنجاه و هشتم: حق آبروی دیگران.....
۲۴۹	درس پنجاه و هفتم: نیکی در غیر حق.....
۲۵۳	درس پنجاه و هشتم: با زبان صدق به راه حق فراخواند.....
۲۵۷	درس پنجاه و نهم: خداوند محمد (ﷺ) را به حق مبعوث کرد.....
۲۶۳	درس شصتم: جان بخشیدن در راه حق.....
۲۶۷	درس شصت و یکم: مسلط نکردن گمراهان از راه سازشکاری در حق.....
۲۶۹	درس شصت و دوم: خدای حق آشکار.....
۲۷۱	درس شصت و سوم: خدا راه حق را آشکار ساخته.....
۲۷۳	درس شصت و چهارم: شما سزاوارترید.....
۲۷۹	درس شصت و پنجم: فرزند ابی قحافه... سزاوارتر به عمل به حق نبود.....
۲۸۵	درس شصت و هشتم: ترک یاری حق.....
۲۸۷	درس شصت و هفتم: جز آنجا که حق اقتضاء می‌کند.....
۲۹۱	درس شصت و هشتم: حقوق به آسانی گرفته می‌شود.....
۲۹۳	درس شصت و نهم: استواری در راه حق.....
۲۹۷	درس هفتادم: مطالبه حق.....
۲۹۹	درس هفتاد و یکم: شایسته‌ترین فرد برای زعامت.....
۳۰۵	درس هفتاد و دوم: حق او را ادا کنید.....

- درس هفتادوسوم: ترک و انحراف از راه حق ۳۱۱
- درس هفتادوچهارم: جهاد در راه گرفتن حق ۳۱۵
- درس هفتادوپنجم: راه حق را بستند ۳۱۹
- درس هفتادوششم: گام نهادن و پیش افتادن در راه حق ۳۲۱
- درس هفتادوهفتم: از هیچ حقی غفلت نمی‌کنند ۳۲۵
- درس هفتادوهشتم: آشکار شدن حق ۳۲۷
- درس هفتادونهم: حق خدا و رسول او ۳۲۹
- درس هشتادم: تقوا حق خداوند ۳۳۱
- درس هشتادویکم: معجزه حرکت درخت ۳۳۵
- درس هشتادودوم: صفات پرهیزکاران ۳۴۱
- درس هشتادوسوم: در برابر هر حقی باطلی آماده ساخته‌اند ۳۴۷
- درس هشتادوچهارم: حق را آشکار ساخت ۳۴۹
- درس هشتادوپنجم: حق شمردن نزول مرگ ۳۵۱
- درس هشتادوششم: چه کسی از من سزاوارتر است؟ ۳۵۳
- درس هشتادوهفتم: ستون‌هایی در اعماق حق ۳۵۷
- درس هشتادوهشتم: حق نماز را نشناخته‌اند ۳۶۱
- درس هشتادونهم: اعتراض طلحه و زبیر ۳۶۵
- درس نودم: کسانی که جاهلند حق را بشناسند ۳۷۱
- درس نودویکم: حقوق شرعی را بپرداز ۳۷۵
- درس نودودوم: دروغ بستن بر پیامبر اسلام (ﷺ) ۳۷۷
- درس نودوسوم: ستون‌های حق ۳۸۹
- درس نودوچهارم: حقوق متقابل زمامداران و مردم ۳۹۳
- درس نودوپنجم: حقی که از همه به آن سزاوارتر بودم ۴۱۱
- درس نودوششم: به حق می‌گویم ۴۱۵
- درس نودوهفتم: پایان زندگی ۴۱۷
- درس نودوهشتم: بجا آوردن حق تقوی الهی ۴۱۹
- درس نودونهم: گوینده حق کم و همراهان حق خوانند ۴۲۱
- درس صدم: مخالفت نکردن با حق ۴۲۵

بخش دوم نامه‌ها

۴۳۱	درس صدویکم: به حق داوری کن
۴۳۳	درس صدودوم: حق شمشیرها را ادا کنید
۴۳۵	درس صدوسوم: کسی که بر حق باشد بهشتی است
۴۳۹	درس صدوچهارم: نگرفتن بیش از حق الهی
۴۴۵	درس صدوپنجم: یاوران در استخراج حقوق
۴۴۹	درس صدوششم: نکات مهمی از فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام)
۴۵۳	درس صدوهفتم: حق ناصحان
۴۵۷	درس صدوهشتم: منحرف شدن از حق
۴۶۱	درس صدونهم: حق جهاد
۴۶۷	درس صدودهم: حق دوست را ضایع مکن
۴۷۱	درس صدویازدهم: حق را با باطل مشتبه می‌سازند
۴۷۵	درس صدودوازدهم: اوصاف مالک بن اشتر
۴۷۹	درس صدوسیزدهم: مذمت عمرو بن عاص
۴۸۳	درس صدوچهاردهم: گرفتن حق
۴۸۵	درس صدوپانزدهم: حق پروردگارت را سبک مشمار
۴۸۹	درس صدوشانزدهم: سخن حق بگوئید
۴۹۳	درس صدوهفدهم: در امر خلافت به ناحق برخاستند
۴۹۷	درس صدوهجدهم: حقوق متقابل مردم و امام
۵۰۳	درس صدونوزدهم: نامه‌ای به مالک اشتر نخعی
۵۲۱	درس صدویستم: حق نمایی باطل در باطل‌انگاری حق
۵۲۵	درس صدویست‌ویکم: ماجرای صفین
۵۲۹	درس صدویست‌ودوم: نامه به اسود بن قطبه
۵۳۳	درس صدویست‌وسوم: باطل از میان رفت
۵۳۷	درس صدویست‌وچهارم: راه حق به دست مرد حق
۵۴۱	درس صدویست‌وپنجم: تمنای باطل
۵۴۳	درس صدویست‌وششم: فرار از حق، پس از روشن شدن حق

- ۵۴۷ درس صدویست و هفتم: باور کردن حقایق...
 ۵۵۱ درس صدویست و هشتم: فرار از هدایت و حق
 ۵۵۵ درس صدویست و نهم: اگر آنچه به من رسیده حق باشد
 ۵۵۹ درس صدوسی ام: ابوموسی؛ از راه حق منحرف مشو
 ۵۶۳ درس صدوسی و یکم: بازداشتن مردم از حق

بخش سوم کلمات حکمت آمیز

- ۵۶۷ درس صدوسی و دوم: حق را تنها گذاشتند
 ۵۶۹ درس صدوسی و سوم: ارکان کفر و شرك
 ۵۷۳ درس صدوسی و چهارم: معلم خویش بودن
 ۵۷۵ درس صدوسی و پنجم: قضا و قدر
 ۵۷۷ درس صدوسی و ششم: حق بر غیر ما واجب شده
 ۵۸۱ درس صدوسی و هفتم: مطیع حاملان حق
 ۵۸۳ درس صدوسی و هشتم: دخالت در انجام کار باطل
 ۵۸۹ درس صدوسی و نهم: دفع بدی با نیکی
 ۵۹۳ درس صدوچهل و یکم: قتل سردمداران باطل
 ۵۹۵ درس صدوچهل و یکم: سرانجام مبارزه با حق
 ۵۹۷ درس صدوچهل و دوم: باطل در لباس حق
 ۶۰۱ درس صدوچهل و سوم: ضایع کردن حقوق افراد
 ۶۰۳ درس صدوچهل و چهارم: اداء حق نعمت
 ۶۰۷ درس صدوچهل و پنجم: نشناختن حق
 ۶۱۱ درس صدوچهل و ششم: حق را بر زبان آنها قرار داده
 ۶۱۳ درس صدوچهل و هفتم: حقوقی که به اموال تعلق می‌گیرد
 ۶۱۷ درس صدوچهل و هشتم: حق سنگین اما گوارا است
 ۶۲۱ درس صدوچهل و نهم: حقوق متقابل والدین و فرزندان
 ۶۳۳ درس صدو پنجاهم: چشم زخم
 ۶۴۳ درس صدو پنجاه و یکم: منازعه با حق
 ۶۴۷ درس صدو پنجاه و دوم: جبران حق

فهرست مطالب □ ۱۱

۶۵۱ درس صد و پنجاه و سوم: شهری سزاوارتر از شهر دیگر
۶۵۳ فهرست منابع و مآخذ
۶۶۵ نمایه آیات
۶۶۹ نمایه حکمت‌ها
۶۷۱ نمایه خطبه‌ها
۶۷۳ نمایه نامه‌ها

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ
(قرآن کریم، سوره مبارکه النمل / آیه شریفه ۱۵)

سخن ناشر

رسالت و مأموریت دانشگاه امام صادق (علیه السلام) «تولید علوم انسانی اسلامی» و «تربیت نیروی درجه یک برای نظام» (که در راهبردهای ابلاغی مقام معظم رهبری مدظله تعیین شده) است. اثربخشی علوم انسانی از مبانی معرفتی و نقش معارف اسلامی در تحول علوم انسانی، دانشگاه را بر آن داشت که به طراحی نو و بازمهندسی نظام آموزشی و پژوهشی جهت پاسخ‌گویی به نیازهای نوظهور انقلاب، نظام اسلامی و تربیت اسلامی به عنوان یک اصل محوری برای تحقق مأموریت خویش بپردازد و بر این باور است که علم توأم با تزکیه نفس می‌تواند هویت جامعه را متأثر در مسیر تعالی و رشد قرار دهد.

از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل‌ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می‌سازد.

از سوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو انجام پژوهش‌های علمی و بهره‌مندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است.

دانشگاه امام صادق (علیه السلام) در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیان گذاران و دانش آموختگان این نهاد است که امید می رود با اتکاء به تأییدات الهی و تلاش همه جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آنها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه مندان می گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی ها و اصلاح آنها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مکتب علمی امام صادق (علیه السلام) را در گستره بین المللی به همراه خواهد داشت. (ان شاء الله)

وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ

معاونت پژوهشی دانشگاه

مقدمه

از روز نخستین آفرینش صحنه زندگی بشر میدان جولان حق و باطل بوده است و داستان مبارزه این دو با یکدیگر بسیار دامنه‌دار است. آنچه در اینجا لازم است بر آن تکیه شود این است که نه کثرت طرفداران باطل باید انسان را به وحشت بیندازد و نه کمی طرفداران حق او را مأیوس کند، چرا که غالباً در طول تاریخ حامیان باطل فزونی داشته‌اند و بسیار شده که گروه اندک طرفداران حق بر انبوه حامیان باطل پیروز شده‌اند، همان‌گونه که قرآن از زبان پیروان «طالوت»، فرمانده لشکر بنی اسرائیل، می‌فرماید:

«چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند و خداوند با صابران و استقامت‌کنندگان است».^۱

همین معنی در قالب دیگری در آیه دیگر به روشنی بیان شده است، که می‌فرماید:

«بگو (هیچ‌گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند، اگر چه کثرت ناپاک‌ها تو را به شگفتی بیندازد، از مخالفت خدا بپرهیزدای صاحبان خرد تا رستگار شوید».^۲

این معنی در خطبه‌ای از نهج‌البلاغه با صراحت تمام که در آن به انتخاب راه روشن توصیه فرموده است آمده است که امیر مؤمنان (علیه‌السلام) می‌فرماید:

«ای مردم! در طریق هدایت از کمی پویندگانش وحشت نکنید، زیرا مردم گرد سفره‌ای اجتماع کرده‌اند که سیری آن کوتاه و گرسنگی آن بس طولانی است...» (صبحی صالح، ۱۳۹۵: ۳۱۹، خطبه ۲۰۱).^۳

امام (علیه‌السلام) در این گفتار پر معنا به پویندگان راه حق دل‌داری می‌دهد که هرگز به جهت کمی نفرات

۱. ... كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (بقره / آیه ۲۴۹).

۲. قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ (مانده / آیه ۱۰۰).

۳. ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله أهله، فإنَّ الناس قد اجتمعوا علی مائدة شعبها قصیر، وجوعها طویل.

تزلزل به دل راه ندهند، سپس به دلیل آن اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«زیرا مردم گرد سفره‌ای اجتماع کرده‌اند که سیری آن کوتاه و گرسنگی آن بس طولانی است». اشاره به اینکه اگر رهروان جاده هدایت کم هستند به جهت جاذبه‌های دنیاست. امام (علیه السلام) در این کلام پر معنا دنیا را به سفره رنگینی تشبیه می‌کند که مواد کم ارزش یا بی ارزشی از نظر تغذیه در آن گذارده شده؛ ولی آنها را آراسته‌اند. دنیا طلبان اطراف آن را می‌گیرند غافل از اینکه مواد غذایی آن تنها در مدتی آنها را سیر می‌کند و به دنبال آن گرسنگی طولانی در پیش است. این گرسنگی طولانی ممکن است اشاره به اندوه و حسرت طولانی باشد که به هنگام مرگ و بعد از آن و در صحنه قیامت به دنیا پرستان دست می‌دهد و پیوسته بر تقصیرات خود در دنیا تأسف می‌خورند.

به هر حال باید توجه داشت که این فزونی نفرت نه دلیل حقانیت است و نه پیروزی و نجات، بلکه در منطق قرآن و احادیث اسلامی و منطق صاحب نظران، مدار بر کیفیت است نه کمیت. صحنه مبارزه حق و باطل و فزونی لشکر باطل در واقع يك آزمون الهی است که افراد حق طلب و حق جو در این میان شناخته شوند. آنها که هم‌رنگ جماعت‌های باطل نمی‌شوند و روح تقوا و پرهیزگاری آنها را به سوی حق می‌برد هر چند حق در اقلیت باشد.

امیرمؤمنان (علیه السلام) در بخشی از خطبه دیگر می‌فرماید:

«حق و باطلی وجود دارد (همیشه) برای هر کدام اهل و طرفدارانی است، اگر باطل حکومت کند جای تعجب نیست از دیر زمانی چنین بوده است و اگر حق و پیروانش کم باشند (نگران نباشید) چه بسا افزوده گردند و بر لشکر باطل پیروز شوند (بکشید و از فرصت‌ها استفاده کنید چه اینکه) کمتر می‌شود چیزی پشت کند و بار دیگر باز گردد» (صبحی صالح، ۱۳۹۵: ۵۸، خطبه ۱۶).^۱

به هر حال صحنه این جهان صحنه مبارزه حق و باطل است که قرآن مجید برای مجسم ساختن ابعاد این مبارزه و نتیجه و سرانجام آن، مثال بسیار جالب و پر معنایی بیان فرموده است: حق را به آبی تشبیه می‌کند که از آسمان نازل می‌شود و به صورت سیلاب از دامنه کوه‌ها جاری می‌شود و باطل را به کف‌هایی تشبیه می‌کند که بر اثر آلودگی آب بر آن ظاهر می‌شود، اما مدت زیادی طول نمی‌کشد آب وارد جلگه می‌شود آلودگی ته‌نشین می‌شود، کف‌ها از بین می‌رود و آنچه مایه حیات و آبادانی است باقی می‌ماند. آنجا که می‌فرماید:

«خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد؛ پس رودخانه‌ها به اندازه (ظرفیت) خویش جاری شده و

۱. ... حَقٌّ وَبَاطِلٌ وَ لِكُلِّ اَهْلٍ فَلَئِنْ اَمَرَ الْبَاطِلُ لِتَدِيْمًا فَعَلَ وَ لَئِنْ قُلَّ الْحَقُّ فَارْتَبَمَا وَ لَعَلَّ وَ تَلَقَّمَا اُدْبِرْ شَيْءٌ فَاَقْبَلِ.

سیلاب کفی را بر خود حمل کرده و از (فلزات) آنچه که در آتش بر آن می‌گذراند تا زیور یا کالایی به دست آرند کفی مانند کف سیلاب حاصل شود این‌گونه خداوند حق و باطل را به هم می‌زند پس کف آب به کناری رفته (و نیست شود) و اما آنچه برای مردم مفید است در زمین باقی بماند خداوند این‌گونه مثال‌ها می‌زند»^۱.

در این آیه دو مثال برای معرفی باطل ذکر شده است یکی مثال کفی که بر روی آب ظاهر می‌شود و دوم کفی که هنگام ذوب فلزات روی آنها را می‌پوشاند باطل همچون کف است به چند جهت: ۱- باطل رفتنی است؛ ۲- در سایه حق جلوه می‌کند؛ ۳- روی حق را می‌پوشاند؛ ۴- جلوه دارد، ولی ارزش ندارد. نه تشنه‌ای را سیراب می‌کند نه گیاهی از آن می‌روید؛ ۵- با آرام شدن شرایط محو می‌شود؛ ۶- بالانشین بر سر و صدا، اما تو خالی و بی‌محتوا است و اینکه قرآن می‌فرماید: کذلک یضرب الله الامثال، تمثیل مسائل عقلی را محسوس و راه رسیدن به هدف را نزدیک می‌نماید. مطالب را همگانی و لجوجان را خاموش می‌سازد از این‌رو قرآن از این روش بسیار استفاده نموده است (درباره مثل‌های قرآن رجوع شود به: سبحانی، ۱۳۸۲).

باطل جولانی دارد ولی دوام و بقایی نخواهد داشت و نابود شدنی است چنانکه قرآن سرانجام باطل را مضمحل و نابود شدنی دانسته و به پیامبرش می‌فرماید:

«بگو حق فرارسید و باطل مضمحل و نابود شد و (اصولاً) باطل نابود شدنی است»^۲

و سرانجام پیروزی از آن حق و طرفداران و پیروان حق خواهد بود.

این واژه حق و باطل در موارد متعددی از نهج البلاغه امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است. نهج البلاغه گزیده‌ای از خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های امیرمؤمنان (علیه السلام) است که سید شریف رضی آن را گردآوری کرده است گرچه در نسخه‌ها و شرح‌های مختلف نهج البلاغه شماره خطبه‌ها اندکی با یکدیگر متفاوت است در بخش حکمت‌ها پس از نقل حکمت ۲۶۰ درس کوتاهی را که ۹ جمله از کلمات قصار امام (علیه السلام) است و نیازمند تفسیر و بیان بوده ذکر می‌کند و می‌گوید درسی است که در آن گزیده‌ای از کلام او را که غریب می‌نماید و نیازمند به تفسیر است می‌آوریم و بعد از آن به ادامه کلمات قصار می‌پردازد و در واقع این بخش به منزله پراکنده‌تری است که در لابه‌لای کلمات قصار برای تبیین بعضی از پیچیدگی‌ها ذکر شده است پس از شماره ۲۶۱ حکمت‌ها را ادامه داده است. به هر حال نهج البلاغه گنجینه بزرگ معارف اسلام، برادر قرآن کریم در تبلیغ و تعلیم است

۱. أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيٍّ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (رعد / آیه ۱۷).

۲. وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (اسراء / آیه ۸۱).

(تهرانی، ۱۳۸۱ق، ج ۱۴: ۱۱۱).^۱ نهج البلاغه همانند منبع اصلی اش قرآن، اثری گرانبها و بی بدیل است، تفاوتش این است که: قرآن را حامل وحی الهی و جبرئیل بر قلب نبی امین (ﷺ) نازل کرد^۲ و نهج البلاغه را در شهر علم پیامبر (ﷺ) و حامل وحیش سید موحدین و امام متقین علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) با عنایت از طرف پروردگار عالمیان انشا کرد.^۳ درباره نهج البلاغه گفته اند راه نشان دادن علم و عمل است، برادرم اگر بخواهی به اوج آرزوهایت برسی راه نهج البلاغه را پیما.^۴ این نکته لازم به یادآوری است که بدون تردید سخنان امیرمؤمنان (علیه السلام) در آنچه مرحوم سید رضی گردآورده خلاصه نمی شود بلکه کسان دیگری نیز بوده اند که به حفظ و ضبط سخنان آن حضرت همت گمارده اند و کتاب های زیادی قبل از سید

رضی در میان دانشمندان و راویان حدیث مشهور و معروف بوده است حتی بعضی از بزرگان مورخان نوشته اند خطبه های نهج البلاغه که در میان مردم شهرت داشته بیش از آن مقداری است که سید رضی در نهج البلاغه آورده است از جمله مورخ معروف «مسعودی» که حدود یک قرن قبل از سید رضی می زیسته درباره خطبه های امام (علیه السلام) می نویسد:

«آنچه مردم از خطبه های امام (علیه السلام) در موارد مختلف حفظ کرده و به یاد سپرده اند چهارصد و هشتاد و چند خطبه است که بدون یادداشت قبلی انشاء می کرد و مردم هم آن الفاظ را می گرفتند و هم در مقام عمل از آن بهره مند می شدند» (مسعودی، ۱۳۸۴ق، ج ۲: ۴۳۱، ذکر

۱... فهو اخ القرآن الکریم فی التبلیغ و التعلیم...

۲. اشاره به این آیات است که می فرماید: و انزلنا نزل الوح الالیمین. نزل به الروح الامین. علی قلبک لتکون من المندرجین؛ و این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است روح الامین آن را نازل کرده است بر قلب (پاک) تو تا (مردم را) انذار کنی (شعراء / آیات ۱۹۲-۱۹۴).

۳. اینکه گفته شد نهج البلاغه در شهر علم پیامبر (ﷺ) است اشاره به این حدیث معروف است که پیامبر (ﷺ) فرمود: انا مدینه العلم و علی بابها؛ من شهر علمم و علی در آن شهر است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰: ۱۲۰، ۱۴۵، ۲۴۵؛ ج ۲۴: ۲۰۳، ۱۰۷؛ ج ۲۸: ۱۹۹؛ ج ۳۸: ۱۸۹؛ ج ۳۹: ۴۷ و ۲۱۰ و ج ۴۰: ۷۰ و ۸۷...). مرحوم محدث قمی در سفینه البحار (قمی، بی تا، ج ۱: ۱۰۸) پس از آنکه اشاره می کند به احادیثی که در این باره رسیده است می نویسد مرد عربی داخل مسجد شد اول بر حضرت علی (علیه السلام) و آنگاه بر رسول خدا (ﷺ) سلام کرد کسانی که آنجا حضور داشتند خندیدند که چرا اول بر حضرت علی (علیه السلام) و آنگاه بر رسول خدا (ﷺ) سلام کرد و این نکته را به او یادآور شدند گفت من از پیامبر (ﷺ) شنیدم که فرمود: من شهر علمم و علی (علیه السلام) در آن شهر است بنابراین من طبق فرموده پیامبر (ﷺ) عمل کردم. مرحوم علامه مجلسی با این عناوین هم از پیامبر اکرم (ﷺ) احادیثی نقل کرده که فرمود: یا علی انا مدینه الحکمة و انت بابها (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۳: ۲۶ و ج ۴: ۲۰۳-۲۰۴ و...).

۴... غیر أن القرآن أنزله حامل الوحی الالهی علی قلب النبی الامین (ﷺ) و النهج أنشأه باب مدینه علم النبی و حامل وحیه، سید الموحدین و امام المتقین، علی امیر المؤمنین (علیه السلام) من رب العالمین و قد قیل فیہ: نهج البلاغه نهج العلم و العمل فاسلکه یا صاحب تبلیغ غایة الأمل (تهرانی، ۱۳۸۱ق، ج ۴: ۱۱۱).

لمع من کلامه...)^۱.

ابن جوزی از سید مرتضی نقل کرده که گفته است چهارصد خطبه از خطبه‌های امام (علیه السلام) به دست من رسیده است (ابن جوزی، ۱۴۰۱ق: ۱۱۴)، در حالی که خطبه‌های نهج البلاغه که اکنون در دست ماست حدود دویست و چهل و یک خطبه است.^۲

و اینک واژه حق و باطل که در موارد متعددی از نهج البلاغه امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است به ترتیب خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات حکمت‌آمیز آن حضرت مطابق با نهج البلاغه تحقیق دکتر صبحی صالح از نظر تان می‌گذرد.

۱. والذی حفظ الناس عنه من خطبه فی سائر مقاماته اربعمأة خطبة و نیف و ثمانون خطبه یوردها علی البدیة و تداول الناس ذلک عنه قولاً و عملاً.

۲. این رقم طبق نسخه نهج البلاغه می‌باشد (صبحی صالح، ۱۳۹۵). افراد دیگری نیز کتاب‌هایی با نام‌های مختلف درباره سخنان امیرمؤمنان (علیه السلام) تألیف کرده‌اند که معروف‌ترین آنها غررالحکم و دررالکلم آمدی است که جمال الدین خوانساری آن را به فارسی شرح کرده و با مقدمه و تصحیح و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی «محدث» توسط انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است همچنین (قضاعی، ۱۳۳۲ق)، را در این باره می‌توان نام برد.

شهید مطهری می‌نویسد: «علی الجندی رئیس دانشکده علوم در دانشگاه قاهره در مقدمه ای که بر کتاب علی ابن ابیطالب (علیه السلام) شعره و حکمه نوشته است چند کتاب و نسخه از این مجموعه‌ها نام می‌برد از جمله نثر اللئالی که این کتاب به وسیله یک مستشرق روسی در یک جلد ضخیم ترجمه و منتشر شده است و نسخه خطی دیگری در دارالکتب المصریه به نام حکم سیدنا علی موجود است (مطهری، ۱۳۷۹: ۲۴).

بخش اول: خطبه‌ها

درس یکم: قادر به ادای حق او نیستند

از مواردی که در نهج البلاغه کلمه حق آمده است خطبه ۱ است که از مهم‌ترین خطبه‌های نهج البلاغه است که در اول کتاب نهج البلاغه این کتاب بزرگ واقع شده و از نشانه‌های بارز حسن انتخاب مرحوم سید رضی است. این خطبه شامل يك دوره جهان‌بینی اسلامی است که از صفات کمال و جمال خداوند و دقایق عجیبی در این زمینه شروع می‌شود، سپس به مسئله آفرینش جهان به طور کلی و بعد از آن آفرینش آسمان‌ها و زمین و آن گاه آفرینش فرشتگان، سپس آفرینش آدم (علیه السلام) و داستان سجود فرشتگان و مخالفت ابلیس و هبوط آدم (علیه السلام) به زمین می‌پردازد...

امام (علیه السلام) در بخش اول این خطبه می‌فرماید:

«ستایش مخصوص خداوندی است که ستایش‌گران هرگز به مدح و ثنای او نمی‌رسند و حسابگران هرگز نعمت‌هایش را شماره نمی‌کنند و تلاش‌گران هرگز قادر به ادای حق او نیستند... (نهج البلاغه، خطبه ۱).^۱»

امام (علیه السلام) در این قسمت از خطبه این مطلب بزرگ را بازگو می‌کند که ذات پاک او از هر نظر نامحدود و طبعا نعمت‌هایش نیز بی‌پایان است و عجز ما از درک ذاتش یا ادای حقش درست به همین دلیل است و اینکه می‌فرماید تلاش‌گران و کوشش‌گران حق او را ادا نمی‌کنند برای این است که وقتی نتوان نعمت‌های او را احصا کرد، چگونه می‌توان حق او را ادا نمود؟ و به تعبیر دیگر حق او به اندازه عظمت ذات اوست و شکر و حمد ما به مقدار توان ناچیز ماست و به همین دلیل این، جواب‌گوی آن نخواهد بود. نه تنها در مقام عمل از مدح و ثنا و ادای حق او عاجزند که در مقام اندیشه و تفکر نیز از درک ذاتش ناتوانند.

۱. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ....

جدایی حق از باطل

امام (علیه السلام) در بخش دیگری از خطبه ۱ می‌فرماید:

«سپس خداوند سبحان، مقداری خاک از قسمت‌های سخت و نرم زمین و بخش‌های شیرین و شوره‌زار گرد آورد و آب بر آن افزود و آن را با رطوبت آمیخت تا به صورت موجودی چسبناک در آمد و از آن صورتی آفرید که دارای خمیدگی‌ها و پیوندها و اعضا و مفاصل بود. سپس آن را سفت و جامد کرد تا خود را نگه دارد و صاف و محکم و خشک ساخت و این حال تا وقت معین و سرانجام معلومی ادامه یافت. سپس از روح خود در او دمید و به صورت انسانی در آمد دارای نیروهای عقلانی که او را در جهات مختلف به حرکت وا می‌دارد و فکری که به وسیله آن (در موجودات مختلف) تصرف می‌نماید و اعضایی که آنها را به خدمت می‌گیرد و ابزاری که برای انجام مقاصدش آنها را زیر و رو می‌کند و شناختی که به وسیله آن حق را از باطل جدا می‌سازد و طعم‌های مختلف و بوهای گوناگون و رنگ‌ها و اجناس مختلف را از یکدیگر باز می‌شناسد، این در حالی است که او را معجونی از رنگ‌های مختلف و ترکیبی از اشیای هم‌سان و نیروهای متضاد و اخلاط مختلف از حرارت و برودت و رطوبت و خشکی قرار داد» (نهج البلاغه، خطبه ۱).^۱

از آنجا که رسیدن به هدف‌های معین نیاز به تشخیص خوب و بد و درست و نادرست و محسوسات مختلف دارد، انگشت روی یکی از قوای مهم نفس می‌گذارد که در واقع مرحله پنجمی محسوب می‌شود و آن قوه تمیز و تشخیص است که می‌فرماید: خداوند نیروی معرفت و شناختی به انسان داد که به وسیله آن حق را از باطل جدا می‌سازد. در واقع این نیروی تمیز و قدرت تشخیص که از مهم‌ترین نیروهای عقل انسان است، هم امور معنوی را مانند حق و باطل فرا می‌گیرد و هم امور محسوس مادی را و اینکه قرآن می‌فرماید:

«این چنین است خداوند، پروردگار حق شما، با این حال، بعد از حق، جز گمراهی وجود دارد؟! پس چرا (از پرستش او) روی می‌گردانید؟!»^۲

این آیه در حقیقت یک راه منطقی روشن را برای شناخت باطل و ترك آن پیشنهاد می‌کند و آن

۱. ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزَنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلِهَا وَ عَذِيبِهَا وَ سَبِخِهَا تُرْبَةً سَنَّتْهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ وَ لَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةَ ذَاتِ أَحْتَاءٍ وَ وُضُوعٍ وَ أَعْضَاءٍ وَ فُضُولٍ أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَسْكَنَتْ وَ أَصْلَدَهَا حَتَّى صَلَصَتْ لِيُؤْتِيَ مَعْدُودٍ وَ أَمِدٍ مَعْلُومٍ ثُمَّ تَمَخَّ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنْساناً ذَا أَدْهَانَ يُجِلِّبُهَا وَ فِكْرٍ يَنْصَرِفُ بِهَا وَ جَوَارِحٍ يَحْتَدِمُهَا وَ أَدْوَابٍ يُقَالِبُهَا وَ مَعْرِفَةٍ يُعْرِفُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ الْأَدْوَابِ وَ الْمَسَامِ وَ الْأَلْوَانِ وَ الْأَجْنَاسِ مَعْجُوناً بِطَبِئَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ وَ الْأَشْيَاءِ الْمُؤْتَلِفَةِ وَ الْأَصْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ وَ الْأَخْلَاطِ الْمُتَبَايِنَةِ مِنَ الْحَرِّ وَ الْبُرْدِ وَ الْبَلَّةِ وَ الْجُمُودِ.

۲. فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَلَى تَصْرُفُونَ (یونس / آیه ۳۲).

اینکه نخست باید از طریق و جدان و عقل برای شناخت حق گام برداشت، هنگامی که حق شناخته شد، هر چه غیر آن و مخالف آن است باطل و گمراهی است و باید کنار گذاشته شود. شناخت حق و باطل که همان شناخت واقعیت‌ها از پندارها است، گاهی برای انسان چنان مشکل و پیچیده می‌شود، که حتماً باید سراغ نشانه رفت و از نشانه‌ها، حقایق را از اوهام و حق را از باطل شناخت. حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل بی‌فایده و بیهوده است. حق همیشه متکی به نفس است، اما باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و سعی می‌کند خود را به لباس او در آورد و از حیثیت او استفاده کند، قرآن برای مجسم ساختن حق و باطل مثالی فرموده که مخصوص به زمان و مکان معینی نیست صحنه‌ای است که همه سال در نقاط مختلف جهان در مقابل چشم انسان‌ها مجسم می‌شود و این نشان می‌دهد که پیکار حق و باطل یک پیکار موقت و موضعی نیست مگر آن زمانی که جهان و انسان‌ها به صورت یک جامعه ایدئال (همچون جامعه عصر قیام مهدی (عج)) در آید که پایان این مبارزه اعلام گردد، لشکر حق پیروز و بساط باطل برچیده شود و بشریت وارد مرحله تازه‌ای از تاریخ خود گردد و تا زمانی که این مرحله تاریخی فرا نرسد باید همه‌جا در انتظار برخورد حق و باطل بود و موضع‌گیری لازم را در این میان در برابر باطل نشان داد. باطل در بقای خود مدیون حق است همان‌گونه که قرآن می‌فرماید:

«خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد؛ پس رودخانه‌ها به اندازه (ظرفیت) خویش جاری شده و سیلاب کفی را بر خود حمل کرده و از (فلزات) آنچه که در آتش بر آن می‌گذراند تا زیور یا کالایی به دست آرند کفی مانند کف سیلاب حاصل شود این‌گونه خداوند حق و باطل را به هم می‌زند پس کف آب به کناری رفته (و نیست شود) و اما آنچه برای مردم مفید است در زمین باقی بماند خداوند این‌گونه مثال‌ها می‌زند»^۱.

همان‌گونه که در تفسیر این آیه آمده است اگر آبی نباشد هرگز کف نمی‌تواند به حیات خود مستقلاً ادامه دهد، همین‌گونه اگر حق نبود، باطل هم فروغی نداشت، اگر افراد درستکار نبودند کسی تحت تأثیر افراد خائن واقع نمی‌شد و فریب آنها را نمی‌خورد، پس همین جولان و فروغ کاذب باطل مدیون بهره‌برداری از فروغ حق است.

اخذ پیمان الهی؛ پاسداری وحی الهی

امام (علیه السلام) در بخش دیگری از خطبه ۱ می‌فرماید:

۱. أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (رعد / آیه ۱۷).

«خداوند سبحان، از فرزندان آدم پیامبرانی برگزید و از آنها پیمان گرفت که وحی الهی را به خوبی حفظ کنند و امانت رسالت را به مردم ابلاغ نمایند، این در زمانی بود که اکثر مردم پیمانی را که خداوند از آنها گرفته بود دگرگون ساختند و همتا و شریکان، برای او قرار دادند و شیاطین، آنها را از معرفت خداوند بازداشتند و از عبادت او جدا کردند...» (نهج البلاغه، ص ۴۳، خطبه ۱).^۱

در این بخش از کلام امام (علیه السلام)، سخن از بعثت انبیاء به میان آمده است. در واقع مرحله‌ای است بعد از مرحله آفرینش آدم و گام نهادن او بر روی زمین و در این بخش، نخست اشاره به علت بعثت انبیاء می‌فرماید و سپس ماهیت و محتوای دعوت آنها را روشن می‌سازد و در مرحله سوم چگونگی تعلیمات آنها را روشن می‌کند و در نهایت، سخن از ویژگی‌های انبیاء و مقاومت آنها در برابر مشکلات و ارتباط آنان با یکدیگر در طول زمان به میان می‌آورد. اما آنچه در مرحله اول به آن اشاره می‌فرماید این است که انبیاء از همان آغاز وحی، به خداوند پیمان سپردند که وحی الهی را به خوبی پاسداری کنند و این امانت بزرگ را با نهایت دقت به بندگان خدا برسانند. آنها در برابر این موهبت بزرگ، به زیر بار آن مسئولیت عظیم رفتند. در واقع این سخن اشاره به این آیه است که می‌فرماید:

«(به خاطر بیاور) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و از همه آنها پیمان محکمی گرفتیم (که در ادای مسئولیت تبلیغ و رسالت و رهبری کوتاهی نکنند)».^۲

از آنجا که در آیات قبل خداوند می‌فرماید:

«پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است و همسران او مادران آنها (مؤمنان) محسوب می‌شوند...»^۳

و اختیارات وسیع و گسترده پیامبر اسلام (ﷺ) بیان شد آیات مورد بحث (احزاب / آیه ۷) وظایف سنگین پیامبر (ﷺ) و سائر پیامبران بزرگ را بیان می‌کند، زیرا می‌دانیم همواره اختیارات توأم با مسئولیت‌ها است و هر جا «حقی» وجود دارد «تکلیفی» در مقابل آن نیز هست که این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند، بنا بر این اگر پیامبر اسلام (ﷺ) حق وسیعی دارد تکلیف و مسئولیت سنگینی نیز در برابر آن قرار داده شده است.

۱. وَ اضْطَقَى سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَ اتَّخَذُوا الْأُنْدَادَ مَعَهُ وَ اجْتَنَبُوا الشَّيَاطِينَ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَ افْتَعَنَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ...

۲. وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقًا غَلِيظًا (احزاب / آیه ۷).

۳. النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ... (احزاب / آیه ۶).

به این ترتیب نخست تمام پیامبران را در مسئله میثاق مطرح می‌کند، سپس از پنج پیامبر اولوا العزم نام می‌برد که در آغاز آنها شخص پیامبر اسلام (ﷺ) به خاطر شرافت و عظمتی که دارد آمده است و بعد از او چهار پیامبر اولوالعزم دیگر به ترتیب زمان ظهور ذکر شده‌اند. این نشان می‌دهد که پیمان مزبور پیمانی همگانی بوده که از تمام انبیاء گرفته شده، هر چند پیامبران اولوالعزم به طور مؤکدتری در برابر این پیمان متعهد بوده‌اند.^۱

به هر حال امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به دلیل اصلی بعثت انبیاء اشاره کرده و می‌فرماید: «...حق او را نشناختند و همتا و شریکانی برای او قرار دادند...». در حقیقت، عدم شناخت آنها نسبت به خدا سبب شد که در دژه هولناک شرك سقوط کنند و شیاطین، اطراف آنها را بگیرند و از عبادت و اطاعت خدا باز دارند.

وجوب ادای حق حج

امام (علیه السلام) در بخش دیگری از خطبه ۱ می‌فرماید:

«خداوند (حج بیت الله الحرام) خانه گرامی و محترمش را بر شما واجب کرده است، همان خانه‌ای که آن را قبله مردم قرار داده است که همچون تشنه کامانی که به آبگاه می‌روند به سوی آن می‌آیند و همچون کبوتران به آن پناه می‌جویند.

خداوند، حج را علامت فروتنی در برابر عظمتش قرار داده و نشانه‌ای از اعتراف به عزت‌ش و از میان خلق خود، شنوندگانی را برگزیده که دعوت او را اجابت کرده و سخنانش را تصدیق نموده‌اند و در جایگاه پیامبران الهی وقوف کرده و به فرشتگانی که بر گرد عرش الهی می‌گردند، شبیه می‌شوند. سودهای فراوانی در این تجارت خانه عبادت الهی به دست آورده و به سوی میعادگاه آمرزش و مغفرتش می‌شتابند. خداوند متعال این خانه را پرچم (یا علامتی) برای اسلام قرار داده و حرم امنی برای پناه‌جویان.

ادای حق آن را واجب شمرده و حج آن را لازم کرده و بر همه شما زیارت خانه‌اش را به طور دسته‌جمعی مقرر داشته و فرموده است: برای خدا بر همه مردم است که آهنگ خانه او کنند آنها که توانایی رفتن به سوی آن را دارند و هر کس کفر ورزد (و حج را ترك کند به خود زیان

۱. راغب اصفهانی می‌نویسد: و الميثاق عقد مؤکد بيمين و عهد قال: و اذا اخذ الله الميثاق النبيين؛ ميثاق به معنی پیمان مؤکدی است که توأم با سوگند و عهد بوده باشد (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۵۱۲). خلاصه دعوت همه انبیاء باید به یک‌سو باشد و همگی یک حقیقت را تبلیغ کنند و امت‌ها را زیر پرچم واحدی گردآورند که شاهد این سخن را در سایر آیات قرآن نیز می‌توان یافت مانند: آل عمران / آیات ۱۱ و ۱۸۷.

رسانده) خداوند از همه جهانیان بی نیاز است» (نهج البلاغه، ص ۴۵، خطبه ۱).^۱
 در این قسمت از خطبه انگشت گذاردن روی مسئله حج از میان وظایف مختلف اسلامی و فردی، آن هم در خطبه‌ای که از آغاز آفرینش جهان و مراحل مختلف سیر انسان را، تا قیام پیامبر اسلام (ﷺ) مورد بحث قرار می‌دهد، معنی و مفهوم خاصی دارد و نشان می‌دهد که حج بیت الله، عصاره اسلام و دربرگیرنده مسائل مهم فردی و اجتماعی و تربیتی و اخلاقی و سیاسی است امام (علیه السلام) در آغاز سخن از مسئله و حج می‌گوید و با تعبیرات بسیار لطیف و زیبا، مسلمین جهان را به انجام این فریضه بزرگ الهی تشویق می‌فرماید سپس در توصیفی برای خانه کعبه می‌فرماید:
 «همان خانه‌ای که خداوند آن را قبله همه مردم قرار داده است که در هر شبانه‌روز، چندین بار رو به سوی آن می‌کنند و مرکز دایره صفوف جماعت آن، رمز وحدت همه مسلمین جهان است».

سپس امام (علیه السلام) به این حقیقت اشاره می‌کند که قرار گرفتن در صفوف حاجیان و زائران بیت الله، افتخار بزرگی است که خداوند به گروهی از بندگانش بخشیده است.
 در احادیث اسلامی آمده است که ابراهیم و اسماعیل بعد از آنکه مأموریت خدا را در بنای خانه خدا انجام دادند خداوند به ابراهیم دستور داد که مردم را با صدای رسا به حج دعوت کند. او عرضه داشت: صدای من به جایی نمی‌رسد، خداوند فرمود:

«بر تو صدا زدن و بر من رساندن، ابراهیم بر فراز مقام که در آن روز به خانه کعبه چسبیده بود قرار گرفت، مقام مرتفع شد تا آنجا که از کوه‌ها برتر گشت، ابراهیم انگشت در گوش خود گذاشت و با صدای بلند در حالی که رو به شرق و غرب کرده بود گفت: ایها الناس کتب علیکم الحج الی البیت العتیق فاجیبوا ربکم؛ ای مردم، حج خانه خدا بر شما مقرر شده است دعوت خدا را اجابت کنید؛ و تمام کسانی که در پشت دریاها و هفت‌گانه و در میان مشرق و مغرب تا انتهای زمین بودند بلکه کسانی که در پشت پدران و رحم مادران قرار داشتند، صدای او را شنیدند «و لئیک اللهم لئیک» (عروسی حویزی، ۱۳۸۳ق، ج ۳: ۴۸۸، حدیث ۷۴ و خوبی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۲۴۸-۲۴۹).

امام (علیه السلام) بار دیگر به فلسفه حج و آثار سازنده آن باز می‌گردد و می‌فرماید: «آنها (حجج بیت

۱. وَ قَرَضَ عَلَیْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ يَرُدُّونَهُ وُزُودَ الْأَنْعَامِ وَ يَأْتَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوءَ الْحَمَامِ وَ جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِيَتَوَاضَعُوا لِعِظَمَتِهِ وَ إِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ وَ اخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سَمَاعاً أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ وَ صَدَّقُوا كَلِمَتَهُ وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ وَ تَسَبَّحُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ يَحْرُزُونَ الْأَرْوَاحَ فِي مَنْجَرِ عِبَادَتِهِ وَ يَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عَلَماً وَ لِلْعَائِدِينَ حَرَمًا قَرَضَ حَقَّهُ وَ أَوْجَبَ حَجَّهُ وَ كَتَبَ عَلَیْكُمْ وَ فَادَتَهُ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.

قادر به ادای حق او نیستند □ ۲۹

اللّه) در جایگاه پیامبران الهی وقوف کرده و به فرشتگانی که به گرد عرش الهی می‌گردند شبیه می‌شوند» تعبیر به «مواقف انبیاء» به خاطر آن است که پیامبران زیادی بعد از ابراهیم و حتی طبق روایاتی قبل از ابراهیم به زیارت این خانه توحید شتافتند^۱ و تعبیر به تشبیه به فرشتگان به خاطر آن است که خانه‌ای درست بر فراز خانه کعبه در آسمان‌ها قرار دارد که فرشتگان بر گرد آن طواف می‌کنند (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۲ق، ج ۱: ۱۲۴).

سپس در آخر این بخش بعد از ذکر این همه فضایل و اصرار به مسئله واجب بودن زیارت خانه خدا اشاره کرده، می‌فرماید:

«خداوند ادای حق آن را واجب شمرده و حج آن را لازم کرده و بر همه شما زیارت آن را به طور دسته‌جمعی مقرر فرموده است».

۱. در احادیث آمده است که از جمله پیامبرانی که این خانه توحید را زیارت کرده‌اند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و یونس و عیسی و سلیمان (علیهم‌السلام) و همچنین پیامبر اسلام (ﷺ) بوده‌اند (خویی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۲۵۲-۲۵۳).

درس دوم: برگشتن حق به اهل آن

از موارد دیگری که واژه حق در نهج البلاغه آمده است خطبه ۲ است که می‌فرماید:

«آنها بذر فجور را افشاندند و با آب غرور و نیرنگ، آن را آبیاری کردند و سرانجام، بدبختی و هلاکت را درو نمودند. هیچ‌کس از این امت را با آل محمد (ﷺ) نمی‌توان مقایسه کرد و آنها که از نعمت آل محمد (ﷺ) بهره گرفتند با آنان برابر نخواهند بود، چرا که آنها اساس دین و ستون استوار بنای یقینند. غلو کنند، به سوی آنان باز می‌گردد و عقب مانده به آنان ملحق می‌شود و ویژگی‌های ولایت و حکومت، از آن آنهاست و وصیت و وراثت (پیامبر (ﷺ)) تنها در آنهاست، ولی هم اکنون که حق به اهلش بازگشته و به جایگاه اصلی‌اش منتقل شده (چرا کوتاهی و سستی می‌کنند و قدر این نعمت عظیم را نمی‌شناسند؟) (نهج البلاغه، ص ۴۷، خطبه ۲).^۱

امام (علیه‌السلام) در قسمتی از این خطبه به بیان اوصاف آل محمد (ﷺ) باز می‌گردد و مقام والا و حقوق از دست رفته آنان را در عباراتی کوتاه و پر معنی بازگو می‌کند.

نخست می‌فرماید:

«هیچ‌کس از این امت را با آل محمد (ﷺ) نمی‌توان مقایسه کرد»

دلیل آن هم روشن است زیرا آنها به گفته صریح پیامبر (ﷺ) در حدیث ثقلین که تقریباً همه علمای اسلام آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند قرین قرآن و کتاب الله شمرده‌اند و می‌دانیم هیچ‌کس

۱. زرعوا الفجور و سقوة العرور و حصدوا الثبور لا یقاس بآل محمد (ﷺ) من هذه الأمة أحد ولا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه أبدا هم أساس الدین و عماد البقین إليهم یقیء الغالی و بهم یلحق التالی و لهم خصائص حق الولاية و فیهم الوصیة و الوراثة الآن إذ رجع الحق إلى أهله و قيل إلى منقلبه.

از امت، غیر آنها، قرین قرآن نیست. افزون بر این، آیاتی همچون آیه تطهیر که شهادت به معصوم بودن آنها می‌دهد^۱ و آیه مباحله که بعضی از آنان را نفس پیامبر (ﷺ) می‌شمرد^۱ و آیات و روایات دیگر

۱. مقصود این آیه است که می‌فرماید: ... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت (ﷺ) دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. تعبیر به «انما» که معمولاً برای حصر است، دلیل بر این است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر (ﷺ) است (احزاب / آیه ۳۳).

جمله «یرید» اشاره به اراده تکوینی پروردگار است و گرنه اراده تشریحی و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر (ﷺ) ندارد و همه مردم بدون استثناء به حکم شرع موظفند از هر گونه گناه و پلیدی پاک باشند.

معصومان دارای یک نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویشند و یک نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار، تا بتوانند الگو و اسوه مردم بوده باشند. واژه «رجس» به معنی شیء ناپاک است خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه اینها (که رجوع شود به: راغب اصفهانی، بی تا: ۱۸۸).

«تطهیر» به معنی پاک ساختن و در حقیقت تأکید است بر مسئله «اذهاب رجس» و نفی پلیدی‌ها و ذکر آن به صورت «مفعول مطلق» در اینجا نیز تأکید دیگری بر این معنی محسوب می‌شود.

و اما تعبیر «اهل البیت (ﷺ)» به اتفاق همه علمای اسلام و مفسران، اشاره به اهل بیت پیامبر (ﷺ) است و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می‌شود، چرا که «بیت» گرچه به صورت مطلق در اینجا ذکر شد، اما به قرینه آیات قبل و بعد، منظور از آن، بیت و خانه پیامبر (ﷺ) است.

اینکه آیا تطهیر درباره چه کسانی است روایاتی که از خود همسران پیامبر (ﷺ) نقل شده که می‌گوید هنگامی که پیامبر (ﷺ) سخن از این آیه شریفه (احزاب / آیه ۳۳) می‌گفت ما از او سؤال کردیم که جزء آن هستیم فرمود شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید از آن جمله روایتی است که ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه نقل کرده که پیامبر (ﷺ) در خانه خود بود که فاطمه (ﷺ) پارچه حریری نزد آن حضرت آورد پیامبر (ﷺ) فرمود: همسر و دو فرزندت حسن و حسین را صدا کن، آنها را آورد سپس غذا خوردند بعد پیامبر (ﷺ) عبايي بر آنها افکند و گفت: اللهم هؤلاء اهل بيتي و عترتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا خداوندا اينها خاندان منند، پلیدی را از آنها دور کن و از هر آلودگی پاکشان گردان و در اینجا آیه انما یرید الله نازل شد... من گفتم آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا؟ فرمود: انک الی خیر، تو بر خیر و نیکی هستی اما در زمره این گروه نیستی (طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۷-۸: ۳۵۶-۳۵۷) و نیز ثعلبی خود از عایشه چنین نقل می‌کند: هنگامی که از عایشه درباره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند (با تأسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود! نیز هنگامی که درباره علی (ﷺ) از او سؤال کردند چنین گفت: تسألینی عن أحب الناس کان إلى رسول الله (ﷺ)، وزوج أحب الناس کان إلى رسول الله، لقد رأيتُ علياً و فاطمة و حسناً و حسيناً جمع رسول الله (ﷺ) بثوب عليهم ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بيتي و عترتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، قالت فقلت يا رسول الله! أنا من أهلك؟ قال تنحى فانك إلى خير؛ از من درباره کسی سؤال می‌کنی که محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر (ﷺ) بود و از کسی می‌پرسی که همسر محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا (ﷺ) بود. من با چشم خود، علی، فاطمه، حسن و حسین را دیدم که پیامبر (ﷺ) آنان را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود: خداوندا! اينها خاندان و حاميان من هستند. رجس را از آنها ببرد و از آلودگی‌ها پاکشان فرما. من عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من هم از آنها هستم؟ فرمود: دور باش! تو بر خیر و نیکی هستی (طبرسی، ۱۳۷۹ق، ج ۷-۸: ۳۵۷). حاکم حسکانی در چند روایت که نقل می‌کند در آخر آن می‌گوید پیامبر (ﷺ) به آن زن‌ها فرمود: ... تو از همسران رسول خدا هستی نه از آن ۵ نفر (حاکم حسکانی، ۱۳۹۳ق، ج ۲: ۵۶، حدیث ۷۰۷ و ۷۱۰ و حدیث ۷۱۳).

شاهد این مدعا است.

امام (علیه السلام) در جمله بعد سخنی می فرماید که در حقیقت دلیل جمله قبل است: می فرماید: «آنها

روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه آنها استفاده می شود پیامبر (صلی الله علیه و آله) حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) را فراخواند (و یا به خدمت او آوردند) پیامبر (صلی الله علیه و آله) عباتی بر آنها افکند و گفت خداوند اینها خاندان منند رجس و آلودگی را از آنها دور کن در این هنگام آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس نازل گردید. دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در شواهد التنزیل این روایات را به طرق متعدد از روایان مختلفی گردآوری کرده است.

در اینجا این سؤال جلب توجه می کند که هدف از جمع کردن آنها در زیر کساء چه بوده است؟ پاسخ این است که گویا پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خواسته است کاملاً آنها را مشخص کند و بگوید این آیه تنها درباره این گروه است مبدا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بدانند. حتی در بعضی از روایات آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سه بار این جمله را تکرار کرد اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً خداوند اهل بیت من اینها هستند پلیدی را از آنها دور کن.

در روایات فراوان دیگری می خوانیم که بعد از نزول آیه تطهیر پیامبر (صلی الله علیه و آله) مدت شش ماه هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه حضرت زهرا (علیها السلام) می گذشت صدا می زد الصلاة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً؛ هنگام نماز است ای اهل بیت خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد. این حدیث را حاکم حسکانی از انس بن مالک نقل کرده است. در روایت دیگری که از ابوسعید خدری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) این برنامه را تا هشت یا نه ماه ادامه داد (حاکم حسکانی، ۱۳۹۳ق، ج ۲: ۲۸-۲۹).

از مجموع آنچه گذشت چنین نتیجه گرفته می شود که منابع و روایان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می کند به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی گذارد تا آنجا که در شرح احقاق الحق بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گردآوری شده و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می گذرد (شوشتری، ۱۳۸۸ق)، نویسنده کتاب شواهد التنزیل که از علمای معروف برادران اهل سنت است بیش از ۱۳۰ حدیث در این زمینه نقل کرده است که به جلد ۲ صص ۱۰-۹۲ مراجعه شود.

۱. آیه این است که می فرماید: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛ هر گاه بعد از علم و دانشی که (در باره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: «بیاید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت می نمایم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت می کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن گاه مباحله می کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم (آل عمران / آیه ۶۱).

«مباحله» در اصل از ماده «بهل» به معنی رها کردن و قید و بند را از چیزی برداشتن است و به همین جهت هنگامی که حیوانی را به حال خود واگذارند و پستان آن را در کیسه قرار ندهند تا نوزادش بتواند به آزادی شیر بنوشد، به آن «باهل» می گویند و «ابتهال» در دعا به معنی تضرع و واگذاری کار به خدا است.

و اگر آن را گاهی به معنی هلاکت و لعن و دوری از خدا گرفته اند نیز به خاطر این است که رها کردن و واگذار کردن بنده به حال خود این نتایج را دارد (رجوع شود به: راغب اصفهانی، بی تا: ۶۳-۶۴). این بود معنی مباحله از نظر ریشه لغت و از نظر مفهوم متداول که از آیه فوق گرفته شده، به معنی نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است بدین ترتیب که افرادی که با هم گفتگو در باره يك مسئله مهم مذهبی دارند در يك جا جمع شوند و به درگاه خدا تضرع کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند و این بحث دامنه داری است که فرصت دیگری می طلبد همچنين درباره مباحله رجوع شود به: علامه حلی، ۱۴۰۷ق: ۲۱۵ و طبرسی، بی تا: ۱۲۹، مباحله رسول الله (صلی الله علیه و آله) مع نصاری نجران).

که از خوان نعمت آل محمد (ﷺ) بهره گرفتند هرگز با خود آنان برابر نخواهند بود!» چه نعمتی از این بالاتر که اگر فداکاری‌های حضرت علی (علیه السلام) نبود دیگران در زمره مسلمین وارد نمی‌شدند. تاریخ زندگی آن حضرت از داستان لیلۃ المیت گرفته تا جریان جنگ بدر و احد و خندق و خیبر و مانند آن، همه گویای این واقعیت است.

جایی که پیامبر درباره او در آن جمله معروف می‌فرماید:

«ضربه‌ای که علی (علیه السلام) در جنگ خندق بر پیکر عمرو بن عبدود وارد کرد برتر از عبادت جن و انس است»^۱.

سپس امام (علیه السلام) به دو نکته دیگر اشاره می‌فرماید که از نکته قبل سرچشمه گرفته است و آن اینکه: «اهل بیت اساس و شالوده دین و ستون استوار بنای رفیع یقینند». سپس در يك نتیجه‌گیری نهایی می‌فرماید: «و لهم خصائص حقّ الولاية؛ ویژگی‌های ولایت و حکومت از آن آنهاست». آنگاه می‌فرماید: وصیت پیامبر و وراثت خلافت او در آنهاست. اگر پیامبر درباره آنان وصیت کرد و پیشوایی خلق را به آنان سپرد به خاطر همین واقعیت‌ها بود نه مسئله پیوند خویشاوندی و نسب. سرانجام در آخرین جمله، گویی مردم قدرشناس زمان خود را مخاطب ساخته و می‌فرماید: «هم اکنون که حق به اهلش باز گشته و به جایگاه اصلی منتقل شده چرا کوتاهی و سستی و پراکندگی دارید و قدر این نعمت عظیم را نمی‌شناسید؟». از آنچه درباره وصیت و وراثت گفته شد به خوبی روشن می‌شود که منظور از حق در اینجا همان حقّ خلافت و ولایت است که اهل بیت نسبت به آن از همه شایسته‌تر بودند.

راهنمایی به طریقه حق

امام (علیه السلام) در خطبه ۴ اشاره به این می‌کند که من پیش‌بینی پیمان‌شکنی‌ها را می‌کردم، ولی نمی‌خواستم پرده‌ها را کنار بزنم از این رو می‌فرماید:

«من همواره منتظر عواقب پیمان‌شکنی شما بودم و نشانه فریب خوردگان را در شما می‌دیدم ولی به خاطر استتار شما در لباس دین بود که از شما چشم پوشیدم (و راز شما را افشا نکردم) در حالی که صفای دل، مرا از درون شما آگاهی می‌داد (و از نیرنگ‌های شما آگاه بودم). من در کنار جاده‌های گمراه‌کننده ایستادم تا شما را به طریق حق رهنمون شوم، در آن هنگام که گرد هم جمع می‌شدید و راهنمایی نداشتید و تشنه رهبر شایسته‌ای بودید و برای پیدا کردن

۱. ضربه علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلين. و در تعبیر دیگری لمبارزة علی (علیه السلام) لعمرو بن عبدود افضل من اعمال اتی الی یوم القيامة (شوشتری، ۱۳۸۸ق، ج ۶: ۴ و ج ۱۶: ۴۰۲ و الامین، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۲۶۴-۲۶۵، سیرة النبی (ﷺ)، غزوة خندق).

این آب حیات تلاش می‌کردید و به جایی نمی‌رسیدید (نهج البلاغه، ص ۵۱، خطبه ۴).^۱
 این خطبه از فصیح‌ترین سخنان امام (علیه السلام) است و در آن مردم را اندرز می‌دهد و از گمراهی به سوی هدایت می‌برد و گفته می‌شود: این خطبه را بعد از (جنگ جمل و) کشته شدن طلحه و زبیر ایراد فرموده است. در روایات آمده است که «طلحه و زبیر» مدّتی بعد از بیعت با حضرت علی (علیه السلام) به خدمتش آمدند و برای رفتن به «عمره» از آن حضرت اجازه گرفتند. امام (علیه السلام) که آثار نفاق و پیمان‌شکنی را در آنان می‌دید، بار دیگر از آنها پیمان وفاداری و بیعت گرفت، ولی همان‌گونه که می‌دانیم به پیمان خود وفادار نماندند و آتش «جنگ جمل» را روشن کردند که در آن آتش، بیش از ده هزار نفر از مسلمین سوختند و بی‌شک گروه زیاد دیگری در این توطئه سهیم و شریک بودند و با اینکه بیعت کرده بودند در صدد پیمان‌شکنی برآمدند و مخاطب امام (علیه السلام) همین گروه‌ها بودند.

«ابن ابی الحدید» می‌نویسد:

علی (علیه السلام) در آن روزی که «زبیر» با او بیعت کرد فرمود: «من از این بیم دارم که تو پیمان خود را بشکنی و با این بیعت مخالفت کنی!» عرض کرد: «بیم نداشته باش چنین چیزی تا ابد از من سر نمی‌زند!» امام (علیه السلام) فرمود: «خداوند گواه و شاهد من بر این موضوع باشد؟» عرض کرد: «آری» پس از چند روز «طلحه و زبیر» خدمت امیر مؤمنان (علیه السلام) آمدند و عرض کردند: «تو می‌دانی در زمان حکومت «عثمان» چه اندازه به ما جفا شد! و می‌دانی او همواره طرفدار «بنی امیه» بود اکنون که خداوند خلافت را به تو سپرده است، بعضی از این فرمانداری‌ها را در اختیار ما بگذار!» امام (علیه السلام) فرمود: «به قسمت الهی راضی باشید تا من در این باره فکر کنم و بدانید من کسی را در این امانت شریک نمی‌کنم مگر اینکه از دیانت و امانت او راضی و مطمئن باشم...». آنها از نزد حضرت بیرون آمدند در حالی که یأس از رسیدن به مقام، آنها را فرا گرفته بود و چیزی نگذشت که اجازه برای «عمره» گرفتند.»

«ابن ابی الحدید» می‌نویسد:

«هنگامی که نامه علی (علیه السلام) به معاویه رسید که: مردم همگی با من بیعت کرده‌اند و تو هم برای من بیعت بگیر و بزرگان اهل شام را نزد من بفرست، معاویه نامه‌ای به «زبیر» نوشت و او را به عنوان امیرالمؤمنین خطاب کرد و گفت از تمام مردم «شام» برای تو بیعت گرفتیم، با سرعت به سوی «کوفه» و «بصره» برو و این دو شهر را تسخیر کن که بعد از تسخیر این دو، هیچ مشکلی وجود ندارد و بعد از تو برای «طلحه» بیعت گرفتیم، بروید و مردم را به عنوان

۱. مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْعَذْرِ وَ اتَّوَسَّمْتُكُمْ بِحَلَابَةِ الْمُعْتَرِينَ حَتَّى سَرَّيْنِي عَنْكُمْ جَلْبَابُ الدِّينِ وَ بَصَّرْتِكُمْ صِدْقَ النَّبِيِّ أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ حَيْثُ تَلْتَمُونَ وَ لَا دَلِيلَ وَ تُحْتَفِرُونَ وَ لَا تُبْهِنُونَ.